



درس تاریخ

دکتر فریدون سیامک نژاد

مقدمه

حتماً شما هم می‌دانید که طنز در ادبیات ما مانند بسیاری از کشورها از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، چرا که به وسیله طنز می‌توان تلخی واقعیت را گرفت و در عین حال بیانش نمود. درست مثل داروی تلخی که داخل کپسول می‌ریزند. بیمار داروی تلخ را می‌خورد، درمان می‌شود، بدون این که تلخی آن را حس کند. طنز هم همین طور است. خواننده آن را می‌خواند، واقعیت را از آن می‌گیرد، بدون این که تلخی احساس کند، چه بسا که لبخندی نیز بر لبانش بنشیند. به عبارتی، طنز واقعیت را می‌شکافد و عریان می‌کند، منتها نه با کارد سلاخی، بلکه به وسیله چاقوی جراحی. به همین دلیل است که طنز در



ادبیات فارسی جایگاه ویژه‌ای دارد. از این مطالب که بگذریم، چندی پیش یکی از نویسندگان هفته نامه گل آقا که با نام مستعار «حکیم باشی» و چندین نام مستعار دیگر در این نشریه مطلب می‌نویسد، مقاله‌ای تحت نام «درس تاریخ» برایمان ارسال کرد. علتش نیز این که چون این مطلب دیرتر از وقت مقرر به تحریریه گل آقارسیده بود، مثل «آشی که سرد شود از دهن می‌افتد» از زمان چاپش گذشته بود و حتماً خوب می‌دانید که برای یک نشریه روزآمد، مطلبی که از دهن بیفتد (ببخشید تاریخش بگذرد)، چاپ‌کردنش نه لطفی دارد و نه صلاح است. ولی به دلیل این که نشریه رازی تابع این مسأله نیست (به دلیل ماهنامه بودن، نمی‌تواند هم باشد)، تصمیم گرفتیم مطلب «درس تاریخ» جناب «حکیم باشی» را در این شماره رازی چاپ کنیم.

درس تاریخ

نه این که بلد نباشم. برعکس. خیلی هم خوب بلدم که چه طوری حالی این تخم جن کنم. منتهای مراتب دنبال یک مثال تر و تازه، یا به قول امروزی‌ها «روزآمد» می‌گشتم و منتظر بودم که شاهد از غیب برسد. این طوری بنده را حاج و واج نگاه نکنید. برایتان تعریف می‌کنم که قصه از چه قرار است.

بنده از مدت‌ها قبل هر چه به این ولد چموش می‌گفتم که درس تاریخ را خوب بخوان، وقتی هم خواندی سعی کن از آن عبرت بگیری و چراغ‌راحت قرار دهی، همین طوری توی چشم نگاه می‌کرد و می‌گفت: تاریخ مال

گذشته‌هاست. گذشته‌ها هم که گذشته است و رفته پی کارش دیگر.

چه دردسرتان بدهم که از بنده اصرار و از بنده زاده (ولد چموش سابق و تخم جن اسبق) انکار. نتیجه این که بنده چند وقتی سکوت کردم تا ببینم بالاخره شاهدی از غیب می‌رسد تا بنده راپیش بنده‌زاده روسفید کند یا که چی؟

راستی تا یادم نرفته این را هم بگویم که این بنده‌زاده تازگی‌ها همراه با سبز شدن پشت لبش، گاهی حرف‌هایی توی خانه می‌زد که خیلی باحرف‌های مردم کوچه و بازار جفت و جور نبود و تازه دستگیرم شد که چرا می‌گفت تاریخ مال گذشته‌ها است. دردسرتان ندهم که دیروز وقتی داشتم مطالعه می‌کردم، بنده‌زاده مانند تیری که از کمان خارج شده باشد از در وارد شد و گفت: دیدی بالاخره در ونزوئلا کودتا شد و رئیس‌جمهور قانونی با آن همه رأی را (لبخند معنی‌داری هم گوشه لبش بود) چهار نفر



کودتاجی سرنگون کردند.

چیزی نگفتم و سکوت کردم و اشک در چشمم حلقه زد.

هنوز ۲۴ ساعت از این مسأله نگذشته بود که نوبت من شد تا عرض اندام کنم. در اتاق بنده زاده را باز کردم و گفتم: دیدی بالاخره مردم از آرایششان دفاع کردند و رئیس جمهور منتخب خودشان را دوباره برگرداندند.

بنده زاده همین

طوری که گوشه اتاق

کز کرده بود و انگار

کشتی هایش غرق

شده اند ورشته هایی که

برایش بافته بودند پنبه

شده بود، گفت: هنوز

هم می گویی تاریخ

بخوانم.

گفتم: تازه شاهد از غیب

رسیده و بیشتر

از گذشته می گویم.

گفت: حالا کجای تاریخ

را بخوانم؟

گفتم: از همین

آمریکای لاتین سال

۱۹۷۰ و از فصل کشور «شیلی» بخوان. که اگر در

آن زمان هم مردم شیلی پشت سر

«سالوادور آلنده»، رئیس جمهور قانونی و

منتخبشمان ایستاده بودند، مجبور نبودند

چیزی نزدیک به سی سال چکمه های «دیکتاتور

پینوشه» را تحمل کنند و در خلوت خود اشک

بریزند. البته حالا یک توصیه دیگر هم برایت دارم و آن این که:

چهل سال بعد هم وقتی خواستی به

فرزندان خودت (نوه های بنده) و یا شاید هم

نوه هایت (نتیجه های بنده) توصیه کنی که تاریخ

بخوانند، یادت باشد که بگویی باز هم از آمریکای

لاتین شروع کنند. منتهای مراتب بلافاصله بعد از

شیلی ۱۹۷۰، ونزوئلا ۲۰۰۲ را شروع کنند و هم

زمان یاد «هوگو چاوز» رئیس جمهور قانونی

آن کشور و مردم وفادار و حامی او (در واقع حافظ

آرای خودشان) را گرامی بدارند.

تذکر: این دکتر فریدون سیامک

نژاد هم موجود عجیبی است.

نه این که اسم و فامیلش

شیک و بوتیکی است، لذا

هر جا به یک اسمی

خودش را جامی زندتا

شناخته نشود. در

رازی اسمش «سردبیر»

است و در گل آقا نیز «حکیم

باشی» و پنج اسم مستعار

دیگر. این را گفتم که

اگر از هول حلیم

مطلبی که خواندید

توی دیگ افتادید، لااقل بدانید که چی به چی هست.

